

## گشودن راز و رمز در لغت موران\*

عبدالرضا جمالزاده<sup>۱</sup>

دانشیار

گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد خرم‌آباد - ایران

### چکیده

سیری در تألیفات و آثار شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به «شیخ اشراق» جامعیت او را در دو حکمت «استدلالی» و «کشفی و ذوقی» نمایان می‌سازد، هم‌چنین تنوع و برخورداری آثارش را از تحرک و پویایی آشکار می‌کند. آثار سهروردی به سبک‌های متفاوت مشایی، عرفانی و اشراقی نوشته شده است. رسائل رمزی او دسته مهم و ارزش‌مندی از تألیفاتش است که راه سالکان و موانع آن‌ها و اهداف سالکان را مشخص می‌سازد رسائلی مانند عقل سرخی، آواز بر جبرئیل، الغریبه الغریبه، مونس العشاق و رسائل متعدد دیگر از جمله: «لغت موران» که در این مقال در صدر شرح و بسط آن هستیم او این رساله را با زبانی بسیار شیرین و نمادین و تلفیقی از استعارات و رموز زرتشتی، هرمسی و اسلامی نوشت و سفر روح به سوی خدا و اتحاد با او و شوق فطری انسان‌ها را برای کسب معرفت بیان می‌کند.

کلید واژه‌ها: شیخ اشراق، رمز، لغت موران، روح، حقیقت

## مقدمه

سخن از شیخ شهاب‌الدین سهروردی و تألیفات و حکمت او انگیزه‌ها و دلایل فراوانی دارد گرچه حدود هشت قرن از حیات او می‌گذرد، اما حلاوت و گرمایی کلام و آثارش هنوز پابرجاست و راههای زیادی را به سوی حکمت، اخلاق و عرفان گشوده است. آشنایی با دو حکمت قیّم و قویم «بحثی و استدلالی» و «ذوقی و کشفی» از طریق حکمت اشراق امری است آشکار، مضافاً اینکه این حکمت موجب صفای باطن و پاکی درون خواهد شد. فهم حکمت متعالیه ملاصدرا نیز در گرو آگاهی به حکمت اشراق است.

اهمیت و مقام سهروردی و جایگاه ویژه او در میان حکمای اسلامی مانند غزالی در میان متفکران عرب و پاکستانی و هندی است. زیرا میان وضع وجودی این ملل و مقیاس خودشناسی آنان با تفکر غزالی و با وضعی که او در آن قرار داشت شباهت زیادی وجود دارد. (منتخبی از مقالات فارسی، نصر: ۱۲۸)

سهروردی در حالی که خود از بزرگ‌ترین عارفان و متفکران اسلامی است نخستین کسی است که درباره حکمت پهلوی و خسروانی اندیشید و امروز که این گرایش به سوی فرهنگ ایران باستان در نهاد جامعه ایرانی دیگر بارزنده شده است. کششی سخت بین این دو جنبه مختلف از تمدن ایرانی درگیر است و حتی این واکنش به صورت دگرگونی و واژه سازی دامنگیر لغات و کلمات هم درآمده است که البته این طغیان تنها درگیری با کلمات نیست، بلکه در اصل آوازه پیکار درونی روح آن عده از مردم است که دوری خود را از میراث و ریشه معنوی اسلامی خویش به صورت معارضه با برخی کلمات زبان فارسی ظاهر می‌سازند. البته مسأله لغت نیست، مسأله دین است که به صورت جدال‌های لغوی و لفظی جلوه‌گر می‌شود. سیدحسین نصر در تبیین مطلب می‌گوید: تمام احساسات ضد دینی یک عده و یا احساساتی که از طغیان درونی آنان علیه میراث دینی خود سرچشمه می‌گیرد به کلمات و واژه‌هایی که به قول خودشان به فارسی معطوف شده است برای آنان دوران دیگری از گذشته فرهنگ مجسم می‌کند. و این گذشته دور با گذشته نزدیک‌تر دیگری را که تعلق به آنها دارد در حال پیکار است همانند کسی که پدر و مادر او در حال جدایی هستند و خواه ناخواه در اندورن خویش نسبت به هر دو گرایش دارد.

سهروردی کسی بود که پدر و مادر را در یک سطح فکری با یکدیگر پیوند داد. و از این لحاظ تفکر او برای ما اهمیت حیاتی دارد. (همان: ۱۳۰)

سهروردی با آوردن داستان‌های مختلف به آیات قرآنی می‌پردازد و بر آن است که معنی درونی و تأویلی این داستان‌ها و آن آیات قرآنی یکی است و آنگاه هدف هر دو را، نشان دادن فضائل معنوی و انسانی قلمداد می‌کند.

سیدحسین نصر گوید: این هم آهنگ کردن به اندازه‌ای با ظرافت و چیرگی انجام می‌گیرد که هر کس اندکی تأمل کند پی خواهد برد که هدف سهروردی داستان‌پردازی نیست بلکه برتر از آن، گفتگو از نوسازی و احیا تفکری است که در اندیشه او زنده است. سهروردی با چنین اندیشه‌هایی توانسته است مکتبی جاودان که با زمان و مکان سرکهنگی ندارد به وجود آورد. (همان، ۱۴۲)

سیری در تألیفات شیخ اشراق و طبقه‌بندی آثار او، تنوع و برخورداری از تحرک و پویایی را نمایان می‌سازد که اغلب از توضیح و تفسیر مبثی صرفاً فلسفی به سراغ داستان یا روایتی عمیقاً عرفانی می‌رود. آثار سهروردی به سبک‌های متفاوت مشایی عرفانی و اشراقی نوشته شده است. مفصل‌ترین فهرست از آثار شیخ توسط حکیم شهروزی در کتاب *نزهة الارواح* آمده است. که این فهرست را با مراجعه به برخی از کتب تراجم و تاریخ فلسفه مانند «طبقات الاطباء» و «کشف الظنون» و «شذرات الذهب» می‌توان به دست آورد. (جمالزاده، ۳۹)

در مغرب زمین چهار دانشمند به نام‌های بروکلیمان یثر، ماسینیون و هانری کربن، تحقیقات ارزشمند و مفیدی پیرامون کتاب‌های سهروردی ارائه دادند و از آثار وی طبقه‌بندی‌های گوناگونی مطرح ساختند.

در اینجا جهت آشنایی خوانندگان، طبقه‌بندی هانری کربن متشرق بزرگ فرانسوی را مطرح می‌کنیم او تقسیمی چهارگانه به شرح زیر ارائه می‌دهد:

۱- تألیفات بزرگ‌تر که چهاراند و مجموعاً وحدتی را تشکیل می‌دهند و از مذهبی اشراقی تعبیر می‌آورند که عبارتند از: التلویحات، المقاومات، المطارحات و *حکمة الاشراق*.

۲- تألیفات کوچکتر که هر کدام مکمل دیگری است و از مجموعه اندیشه‌های نزدیک به هم که نتیجه واحدی را هدف دارند تعبیر می‌آورند و پایه‌های مذهبی آن‌ها را در چهار کتاب نخستین می‌توان یافت و آن‌ها عبارتند از:

الالواح العمادیه، بستان القلوب، هیا کل النور، اعتقاد الحکماء، کلمة التصوف، کشف العطاء و اللمحات.

۳- رسائلی که تعبیری رمزی از مذهب اشراق است و راه سالکان را آشکار می‌سازد: عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، الغربة الغریبة، الکلمة الذوقية، لغت موران، مونس العشاق، حالة الطفولية، رسالة عن جماعة الصوفية، رسالة الطیر و صغیر سیمرخ.

۴- کتاب الواردات و التقدسیات که تسیحات یا دعاهایی است هفتگی که با اندیشه اشراق هم آهنگ‌اند و سالک را در طی طریق تدریجی روحی مددکاراند. (مبانی فلسفه اشراق، ابوریان، ترجمه شیخ، مجموعه مصنفات شیخ، ج ۱: مقدمه)  
این که کدام تقسیم‌بندی مناسب است و اشکالات و نقد و بررسی آن‌ها چگونه است فصلی جداگانه می‌طلبد.

### پیشینه رمزگویی و فلسفه آن:

تعدادی از آثار پیشینیان حکمت و عرفان در زبان عربی و فارسی در قالب رمز و رمزنویسی نگارش یافته است. از جمله در آثار سهروردی رساله‌ها و تألیفاتی به زبان فارسی و به صورت رمز آمده است که نشان از توانگری و برجستگی وی و رسایی زبان فارسی دارد. می‌توان سابقه به کارگیری رمز و رمزنویسی را در عصر اسلامی به قرآن برگرداند که موارد فراوانی از این‌گونه نگارش‌ها نمایان است، مانند فواتح سور یا حروف مقطعه که برای آن معانی و توجیحات متعددی در کلام مفسران آورده شده است.

از جمله اینکه سرّی است از اسرارالهی یا راز و رمزی است بین پیامبر اکرم (ص) و خدای متعال و همین‌طور می‌توان از آیات متشابه نام برد که قرآن می‌فرماید: «لایعلم تأویله الاالراسخون فی العلم» و داستان حضرت خضر و موسی، آیات ذوالقرنین، داستان یاجوج و ماجوج و برخی آیات دیگر.

زبان تمثیلی و رمزی بازبان مجازی متفاوت است زبان رمزی واقع‌گو (*Factual*) است زیرا پرده از واقعیاتی بر می‌گیرد که از واقعیات شناخته شده برای ما واقعی‌ترند. فهم این رساله‌ها در گرو این است که این شخصیت‌ها به مفاهیم تنزل داده نشوند بلکه توجه داشته باشیم که حقایقی فراتر از درک و فهم بشر، در قالب این شخصیت‌ها مجسم و تمثیل یافته‌اند.

بدیهی است استفاده و افزاز صنعت «تشخیص» در این رساله‌ها فضایی شاعرانه به آن‌ها می‌دهد، ولی این موضوع منافاتی با واقع‌گو بودن آن زبان و عینیت آن ندارد. مراد از واقع‌گو بودن، حکایت‌گری این زبان از واقعیاتی است که در مرتبه‌ای از مراتب عالم واقع تحقق دارند و عینیت (*objectivity*) آن نیز به این معناست که صرفاً یک زبان خصوصی (*privie*) نیست که به کار بیان احوال شخصیه بیاید بلکه زبانی قابل مفاهمه و در نهایت همه کس فهم است. (هانری/کربن، مترجم رحمتی: مقدمه)

شیخ شهاب‌الدین، تعدادی از رساله‌های خود را رمزی و به فارسی نوشت مانند عقل سرخ، آواز پرجبرئیل، *قصه الغریبه الغریبه*، صغیر سیمرخ، رساله فی *حاله الطفولیه*، لغت موران، ... او این رساله‌ها را بازبانی بسیار شیرین و نمادین و تلفیقی از استعارات و رموز زرتشتی، هرمسی و اسلامی نوشت و هدف نهایی‌اش آشکار ساختن سفر روح به سوی خدا و اتحاد با او و شوق خطری انسان برای کسب معرفت است.

این داستان‌ها بخش اصلی از تعالیم اشراقی سهروردی است. حکمت نظری و نظام آن در کتاب‌هایی مانند *حکمه الاشراق* و حکمت عملی و جنبه عملی تعالیم اشراقی در رساله‌ها و داستان‌های فارسی او هویداست و نظام معرفت‌شناختی او نهایتاً متکی بر آن نوع از حکمت است که با به کارگیری تعالیم اشراقی حاصل می‌شود و دقیقاً همان چیزی است که وی سعی می‌کند و در داستان‌های عرفانی خود ترسیم کند. (رضوی: ۴۷) با بررسی و مطالعه دقیق در آثار فارسی سهروردی نظریه علم حضوری او که موضوعی بسیار مهم و بنیادی در مکتب تفکر اشراقی است روشن می‌شود. (همان: ۵۵)



ایجاد و تأمین روح حماسی و جاذبیت برای تهییج مریدان و مسحور و مجذوب ساختن پیروان از انگیزه‌های دیگر رمزگویی است کلماتی مانند: نور اسفهد و هورخش و اضواء مینویه و ینابیع خرّه و مزّه نورانی و خداوند نیرمگ ملک افریدون باز پس ستاننده وردگان، و صغیر سیمرخ و ده پیرو فرزند نخستین آفرینش و ناکجاآباد و مرغان ساحل دریای سبز نمونه‌هایی است که دل انسان را به صفا می‌آورد و او را به وجد و شادی می‌کشاند. (منتخبی از مقالات فارسی: ۳۱)

۲- گاهی رمزگویی از باب هنرنامایی و آرایش گفتار و زیبایی کلام است.

۳- گاهی برای افزایش بلاغت و ظرفیت بیان از رمز استفاده می‌شود.

### نگاهی به لغت موران و عناصر آن:

رساله لغت موران از نوشته‌های تمثیلی و رمزی بسیار زیبا و جدایی است که سهروردی برای بیان سیر و سلوک و اصل لاهوتی انسان و محرومیت متحجران و کوردلان از ادراک حقیقت و محال بودن تجلی کامل الهی در عالم ناسوتی و فراموشی انسان اصل الهی خود را لزوم سلوک برای تخطر و تذکر عالم بالا و جام گیتی نمای کیخسرو و «ان فی قتلای حیاتی» و «انا الحق» ... نوشته است. (منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق: ۱۹)

شیخ این رساله را به تمنای یکی از دوستان عزیزیش که رعایت وی را لازم می‌دانسته در بیان سیر و سلوک نگارش کرده مشروط به آنکه آن را از نااهلان دور بدارد و این نکته‌ای بسیار مهم است که علم را در اختیار هرکس نباید قرار داد و صلاحیت متعلم و مخاطب هم برای فهم صواب و بهتر و هم برای کاربرد آن دانش و ضایع نکردن آن ضروری و شرط است.

بدگهر را علم و فن آموختن	دادن تیغی به دست راه زن
تیغ دادن در کف زنگی مست	به که آید علم، ناکس را به دست
علم و مال و منصب و جاه و قران	فتنه آمد در کف بد گوهران

(مثنوی، دفتر چهارم: ۱۴۳۸-۱۴۳۶)

سهروردی این رساله را در یک مقدمه و دوازده فصل ارائه کرده است. برخی از این فصول نسبت به بعضی دیگر نسبتاً طولانی‌تر است و تعدادی به شکل مناظره آورده شده و فصل سوم داستان قرآنی مأخوذ از قصه حضرت سلیمان در قرآن است و ویژگی‌ها و خصلت‌های عرفانی، و حیانی و ایرانی در این داستان‌ها بسیار هویدا است و آیات قرآنی بارها استفاده کرده است و آن آیات را به عنوان دلیل و گاهی مؤید کلام خویش آورده است به عنوان مثال انسان چون نور است و خدا نور الانوار است و هر فرعی به اصل خود برمی‌گردد بنابراین انسان به خدا بر می‌گردد و این مطلب از آیات:

«وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» و «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» ساطع و آشکار است. از رگه‌های دینی و حیانی به کاربرد نام برخی پیامبران مانند حضرت سلیمان و حضرت ادریس نبی است. کاربرد آیات قرآنی و اندیشه‌های دینی در مکتب شیخ اشراق یکی از منابع افکار و فلسفه او به شمار می‌رود و او در راهیابی به سعادت و عروج انسانی، آیات الهی را بسیار مهم و ضروری می‌داند.

صبغه مهم دیگری که در داستان فصل چهارم این رساله آشکار است جنبه ایرانی و ملی آن است او از کیخسرو جام جم و جام جهان نما در داستان خود استفاده می‌کند. از نظر سهروردی، حکمت و علم الاشراق با هرمس شروع شد و در مغرب زمین به شخصیت‌هایی چون فیثاغورس، انبازفلس، اغاثادیمون، اشقلیبوس و امثالهم منتقل شد تا اینکه به او رسید. در شرق، این علم به دو طریق عمده انتقال یافت، یکی شاه موبدان کهن ایرانی از قبیل کیومرث، فریدون، کیخسرو و دیگری صوفیانی مانند ابویزید بسطامی، ابوالحسین خرفانی و سرانجام منصور حلاج که تأثیر عمیقی بر سهروردی داشتند. (سهروردی و مکتب اشراق، امین رضوی، ترجمه کیوانی: ۳۳)

کیخسرو در مباحث عرفانی، کنایه از جان برتر انسانی است که توانسته از تاریکی‌ها و گمراهی‌ها نجات یابد. کیخسرو که نمایان‌گر خوبی و نیکی است بر بدی غالب می‌شود و سپس اندیشه‌ای بدیع و بی‌سابقه به او دست می‌دهد که لاجرم گوشه عزلت گرفته و در به روی خویش می‌بندد و هستی‌اش را در نیایش یزدان و راه جویی از او به کار می‌گیرد و این همان انگیزه‌ای است که سهروردی را بر آن می‌دارد تا کیخسرو را مردی الهی بداند:



از این شهریاری مرا سود نیست  
 از من خداوند خشنود نیست  
 زمن نیکویی گر پذیرفت و زشت  
 نشستن مرا جای ده در بهشت

از ابعاد مهم فصول و قصه‌های رساله موران، بعد عرفانی آن است که هم سلوک و طریق را مشخص می‌کند و هم ویژگی‌های سالک و هدف آن را آشکار می‌سازد.

سهروردی در این داستان‌ها روشن می‌کند که عاقبت انسان، بازگشت به سوی پروردگار و نورالانوار است. وی شهود انسانی را بعد از برطرف شدن حجاب‌های مختلف حسّی و نوری می‌داند که به مناجات شعبانیه و ادعیه وارده و مأثوره مطابقت دارد. به نقل از یکی از بزرگان عرفان «قطع عن العلائق و جرد من العوائق حتی تشهد رب الخلائق» از دل‌بستگی‌ها جدا شود و از موانع خود را مجرد ساز تا پروردگار آفرینش را مشاهده نماید. وی در این فصول از افاضات و اشراقات عرفا و صوفیان برجسته مانند جنید، حلاج، ابوطالب مکی و دیگران بهره می‌برد.

اکنون پس از روشن شدن اجمالی رساله موران به تفصیل بیشتر داستان‌ها و فصول را آشکار و پرده از رموز و احیاناً ابهامات در حد وسع و توانایی علمی ام بر می‌دارم (بعون الملک المعبود)

## بیان اصل و کشف فصول:

### فصل اول

در این فصل مناظره چند مور را بیان می‌کند که به اتفاق یکدیگر برای پیدا کردن قوت لایموت و آذوقه مورد نیازشان رو به صحرا نهاده بودند و در حال جستجو چند برگ گیاه دیدند که قطره‌هایی از شبنم بر سطح آن‌ها نشسته بود. یکی از موران از دیگری پرسید که این قطرات چیست و از کجاست؟ هر کدام پاسخی دادند یکی گفت از زمین است و دیگری آن را از دریا دانست. موری متصوّف در این مناظره آنان را دعوت به صبر و بررسی نمود و قاعده‌ای مطرح ساخت که هر چیزی به اصل خودش کشش و جاذبه دارد و ر فرعی بازگشت او به اصلش است و این جاذبه‌ها بر اساس سنخیت و همگونی بین آن‌ها است

همانطور که اگر کلوخ را به آسمان پرتاب کنند به زمین برمی‌گردد زیرا از همان جنس است. در این مناظره و گفتگو بودند که هوا گرم شد و آفتاب تابیدن گرفت و شب‌نم روی برگ‌ها آهنگ بالا نمود و آن موران را معلوم شد که این شب‌نم‌ها از زمین نیست و چون از سنخ و جنس هوا بود به هوا رفت. در این داستان رموزی نهفته است که با روشن شدن آن، نکات ارزشمندی آشکار می‌گردد از جمله:

۱- اجتماع موران و حرکت برای پیدا کردن آذوقه حکایت از تلاش و پی‌گیری انسان‌های روی زمین برای گذراندن معاش و معیشت خود دارد و البته در اینجا می‌خواهم استفاده کنم که اولاً همین تلاش، امری بایسته و مقدس است همان‌گونه که آیات و روایات بر اهمیت آن تأکید ورزیده‌اند و خداوند سبحان فرموده است: لاتنس نصیبک من الدنیا ثانیاً: توقف در جستجوی حوائج مادی و دنیوی و مادیات برای مادیات امری ناپسند است بلکه دنیا را مزرعه آخرت قرار دادن و نردبانی برای صعود و عروج جان و حرکت به سوی لقای الهی باید مورد نظر و تلاش انسان‌ها باشد همان‌گونه که در این داستان هویدا است.

۲- کنجکاوای انسان‌ها به اصل و واقعیت اشیاء و حوادث اطراف خود از این داستان و تمثیل روشن می‌شود و البته حقیقت‌طلبی و بعد پرسش‌گری، ذاتی و فطری انسان‌ها است و احتیاجی به معلم و مربی ندارد. پژوهش و لیده مبارکی است که خداوند درون انسان‌ها به ودیعه قرار داده است. سوال از هستی و ویژگی‌های هستی (هلیات بسیطه و مرکبه)، سوال از شرح لفظ و لغت و سوال از چیستی (ماء شارحه و حقیقتیه) و سوال از علت ثبوتی و اثباتی (لمیت اثباتی و ثبوتی) همه از سوالات اساسی و مبنایی انسان‌ها می‌باشد همان‌گونه که حاج ملاهادی سبزواری (ره) گوید:

أَسْ الْمَطَالِبِ ثَلَاثَةٌ عِلْمٌ      مَطْلَبُ مَا، مَطْلَبُ هَلْ، مَطْلَبُ لِمَ

۳- پاسخ‌های گوناگون موران در حقیقت ژاله هم‌نشان از حیرت و بحث و مناظره آنان دارد و هم این‌که دریافتن حقیقت ضرورتاً سخنان گوناگون را باید شنید و از میان آن‌ها بهترین را انتخاب کرد، وحدت و تردید اولیه برای وصول به حقیقت امری شایسته و سزاوار است اما توقف در تردید خانمان‌سوز و بی‌نتیجه است چنان‌چه قرآن حکیم فرموده است:

«فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»

شیخ بهایی در کشکول بیان لطیفی در اهمیت سوال و جواب دارد که سوال مؤنث و جواب مذکر و از ازدواج این دو، علم زاده می‌شود و کم پیش می‌آید که علمی، عیسی‌وار متولد شود. (کریم زمانی: ۲۹۲)

۴- مور متصوف کنایه که از پیرو مرشد است که از ایشان پخته‌تر و عاقل‌تر است و به حقیقت رسیده است. و سایر موران را به مقصد نهایی هدایت می‌کند که همان اصل و مرجع اصلی آن‌ها است و به هر حال می‌خواهد بگوید هر سلوکی و هر سالکی محتاج راهنما و پیر است و بدون آن طی این راه ممکن نیست و همان است که می‌تواند انسان‌ها را به جایگاه اصلی خویش رهنمون شود.

عارف نامدار مولوی چه نیک سروده است:

اندرین وادی مرو بی این دلیل      لا أُحِبُّ الْأَقْلِينَ گو چون خلیل

(دفتر اول: ۴۲۶)

پیر را بگزین که بی پیران سفر	هست بس پُر آفت و خوف و خطر
آن رهی که بارها تو رفته‌ای	بی قلاووز اندر آن آشفته ای
پی رهی را که ندیدیستی تو هیچ	هین مرو تنها، زرهبر سر مپیچ
گر نباشد سایه او بر تو گول	بس تو را سرگشته دارد بانگ غول
غولت از ره افکند اندر گزند	از تو داهی تر در این راه بس بُدند
از نبی بشنوز صندلی رهروان	که چه شان کرد آن بلیس بد روان
صدهزاران ساله راه از جاده دور	بُردشان و کردشان ادبار و غُور

(دفتر اول: ۲۹۴۹-۲۹۴۳)

آن پیر فرزانه و شیخ طریقت در جای دیگر گوید:

هر که در ره، بی قلاووزی رود	هر دو روزه راه، صد ساله شود
هر که تازد سوی کعبه بی دلیل	همچو این سرگشتگان گردد ذلیل
هر که گیرد پیشیه‌یی بی اوستا	ریشخندی شد به شهر و روستا

(دفتر سوم، ۵۹۰-۵۸۸)

۵- این که شب‌نم از گیاه تبخیر می‌شود و به سوی آسمان و هوا می‌رود نکته عرشی و مهمی را درباره هستی‌شناسی آشکار می‌سازد و گوشه‌ای از جهان بینی را ثابت می‌کند که موجودات و به ویژه انسان ریشه و اصلی الهی دارند و اگر از اصل خودشان دور بمانند روزگاری به جستجوی آن می‌پردازند تا به وصل خویش نائل گردند و این مطالب از جهان‌بینی الهی انسان روشن می‌شود که جهان ماهینی (از اویی) و (به سوی اویی) دارد همان که در آیات قرآن به شکل‌های گوناگون از جمله: «انا لله و انا الیه راجعون» مطرح شده است.

موجودات جهان از همان اصلی که پدید آمده‌اند به همان باز می‌گردند.

جزءها را روی‌ها سوی کل است	بلبلان را عشق، باروی گل است
آنچه از دریا به دریا می‌رود	از همان‌جا کامد آن‌جا می‌رود
از سر که سیل‌های تیزرو	وزتن ما جان عشق‌آمیز رو

کما بدأكم تعودون. و ان الی ربك المنتهی. (مطهری، اصول فلسفه، ج ۵: ۱۶۱)

۶- آنچه مور متصوف یا پیر طریقت بیان کرد و رهروان را راهنمایی نمود که اگر ژاله به سوی هوا رود ثابت می‌کند که خود از جنس هواست اشاره به قاعده‌ای به نام «تجانس» یا «همگونی» یا در اصطلاح فیلسوفان «سنخیت» دارد به این معنا که پرتو مشابهت و گرایش‌های درونی و جاذبه‌های باطنی است که هماهنگی و جنسیت حاصل می‌شود و اگر انسانی به سمت فضائل و معنویت رو می‌آورد به دلیل تجانس روحی و خلقی است و همین‌طور اگر انسان از خوبی‌ها و پاکی‌ها دوری می‌گزیند و به بدی‌ها و رذایل رو می‌آورد، نشانه عدم تجانس و هماهنگی باطنی اوست.

چیست جنسیت؟ یکی نوع نظر	که بدان یابندره در همدگر
آن نظر که حق دروی نهان	چون نهد در تو، تو گردی جنس آن

(دفتر ششم: ۲۹۹۳-۲۹۹۲)

ذوق جنس، از جنس خود باشد یقین	ذوق جزو از کل خود باشد ببین
-------------------------------	-----------------------------

(دفتر اول: ۸۸۹)

طبیات، لطیبین بروی بخوان	خوب، خوبی را کند جذب، این بدان
گرم، گرمی را کشید و سرد، سرد	در جهان، هر چیز، چیزی جذب کرد
باقیان، از باقیان هم سرخوش اند	قسم باطل، باطلان را می کشند
نوریان، مدنوریان را طالب اند	ناریان، مرناریان را جاذب اند

(دفتر دوم: ۸۳-۸۰)

مولانا اسباب جذب را به چهارگونه تقسیم کرده است:

- ۱- جذب جنس به جنس خود، مانند جذب انسانی به انسان دیگر و کبوتری به کبوتر دیگر.
  - ۲- جذب جزو به کل خود مانند جذب اجزای زمینی که به سوی کره خاکی می رود.
  - ۳- جذب جنسیت بالقوه و آنچه قابل جنسیت است مانند نان و آب و انواع خوردنی ها و آشپامیدنی ها که بالفعل هم جنس انسان نیست ولی پس از هضم شدن جزو بدن او می شود.
  - ۴- پندارو نمایش جنسیت که منشأ جذب دروغین و ناپایدار است. (شرح مثنوی شریف، فروزانفر، ج ۱: ۳۳۴)
- آیات قرآنی که شیخ شهاب الدین سهروردی به آنها استناد می کند به همین اصل تجانس و سنخیت اشاره دارد زیرا که به دلیل تجانس روحی انسان، با پروردگار خویش به سوی او باز می گردد «و ان الی ربک المنتهی» و فقط عمل صالح و کلام پاکیزه است که بالا می رود و حق تعالی آن را می پذیرد و اثرگذار است. «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه».

## فصل دوم

داستان چند سنگ پشت است که مشغول گردش در کنار دریا بودند به ناگاه مرغ زیبای رنگینی بر روی آب دیدند که گاهی سر به زیر آب می کرد و گاهی سر بیرون می آورد بین این سنگ پشتان مناظره ای رخ داد یکی پرسید آیا این مرغ آبی است یا هوایی است، دیگر

پاسخ داد اگر آبی نبود با آب چکار داشتی؟ دیگری گفت اگر آبی بود جدای از آب نباید بتواند زندگانی کند؟ این گفت و گو بالا گرفت که حاکم و قاضی آن دیار آن‌ها را به صبر فرا خواند و گفت حال آن مرغ را مراقب باشید اگر بدون آب توانست باشد معلوم می‌شود نه آبی است و نه محتاج به آب، در حال بررسی بودند که ناگاه بادی سخت آمد و دریا موجی شد و مرغ به هوا پرید و معلوم شد که آبی نیست از حاکم توضیح خواستند او کلام ابوطالب مکی را بیان کرد که درباره پیامبر (ص) گفت: در حال وجد، مکان از پیامبر برداشته می‌شد.

هم‌چنین حسن بن صالح می‌گوید در باب محبت در مقام خلّت که «ظهره العیان فطوی له المكان» و حسین بن منصور در حق پیامبر گفت: «غمض العین عن الاین» و دیگر می‌گوید: «الصوفی وراء الكونین» و «فوق العالمین» و همه متفقند که تا حجاب برنخیزد شهود حاصل نشود. سنگ پستان این بیان و نظر قاضی بر ایشان سخت و دشوار بود و نپذیرفتند در مقابلش ایستادند و بر او سنگ و خاک پاشیدند.

در این داستان رمزی، نیز مناظره اهمیت خاصی دارد و شنیدن آراء و نظرات دیگران و صبوری نمودن و رأی پیرو قاضی را جویا شدن از لوازم سلوک و وصول به حق است، اما آنچه که با داستان قبلی متفاوت است تفاوت حال سالکان است که در این داستان موانعی وجود دارد که از کلام حق روی بر می‌تابند و از حق و یافتن حقیقت محروم می‌مانند. علاوه بر اشارات مذکور، نکته‌ای که حائز اهمیت است اینک:

گفتار عارفان و بزرگانی مانند ابوطالب مکی، حسین بن منصور حلاج و حسن بن صالح است که شیخ اشراق در داستانش از زبان قاضی به آنها استشهاد می‌کند و همه بر آن متفقند که جسم و مکان و زمان مانع تعقل صحیح و پرواز روح و فهم ماوراء طبیعت و کشف و شهود است و این امور مانند غل و زنجیرهایی هستند که اگر خوب استفاده نشوند و اسیر آن‌ها باشی برتر از محسوسات و ادراکات ظاهری چیزی عاید انسانی نمی‌گردد.

انسان می‌تواند از افق روحش دریچه‌ای نامرئی به عالم غیب و مخزن اسرار الهی باز کند تا پیوسته نور و پرتو فیض بروی بتابد و در اثر اتصال و پیوستگی روحانی است که گفته عارفان و اصل، گفته حق، و اراده خواست ایشان، اراده و مشیت حق است تا آنجا که وجود

ایشان آینه‌گردان صفات آیات، و منشأ آثار و برکات الهی است، یعنی در عین بندگی آثار خدایی از ایشان ظاهر می‌شود و دوستی ایشان دوستی حق و سرسپردن پیش ایشان سرسپردن پیش خداست.

چون که او حق را بود در کل حال  
برگزیده باشد او را ذوالجلال  
موهبت را در کف دستش نهد  
وزکفش آن را به مرحومان دهد

(همایی، ج ۲: ۹۱۱)

البته این معنا و مفهوم عالی را همه نمی‌فهمند و چه بسا افراد زیادی مانند این سنگ پشیمان هستند که موانع و تعلقات فراوانی برای آن‌ها وجود دارد که سبب انکارشان و تشویش اذهانشان می‌گردد و در نهایت به بی‌اعتقادی و سوء ظن و گمراهی آن‌ها را می‌کشاند لذا عارف نامدار مولوی می‌گوید:

می‌کنم لا حول، نه از گفت خویش  
بل که از وسواس آن اندیشه کیش  
کو خیالی می‌کند در گفت من  
در دل از وسواس و انکار است و ظن  
می‌کنم لا حول یعنی چاره نیست  
چون تو را در دل به ضدّم گفتنی است  
چون که گفت من گرفتت در گلو  
من خمش کردم تو آن خود بگو

(همان، ج ۲: ۹۱۳)

از نظر مولوی روح مربوط به عالم و سرای ملکوت است و دارای اصل مجرد و نورانی و از ارواح مجرده و عقول نورانیه است، اما چون مرتبط به جسم شد و تعلق تدبیری با بدن پیدا کرد آن اصل خود را تا حدودی فراموش کرده و گرفتار امور دنیوی و خواسته‌های نفسانی گردید در نظر وی عوامل مختلفی مایه تباهی و فساد روح است:

- ۱- پرداختن به امور نفسانی
- ۲- خیالات و اوهام
- ۳- وابستگی به امور دنیوی
- ۴- ارتباط با مردم

### فصل سوم

داستان سوم درباره مرغانی است که همه در محضر حضرت سلیمان (علیه‌السلام) حاضر بودند جز بلبل، و حضرت مرغی را فرستاد که به بلبل بگوید ضرورت دارد ما و شما یکدیگر را بیابیم و ملاقات کنیم وقتی پیام به بلبل رسید او که هرگز از آشیانه بیرون نیامده بود با یارانش مشورت کرد که سلیمان چنین می‌گوید و او هرگز دروغ نمی‌گوید و اگر او بیرون باشد و مادرون، ملاقات امکان‌پذیر نیست. سال‌خورده‌ای در میان آنان بود و گفت اگر وعده «یوم یلقونه» راست باشد و قضیه «کل الدنیا محضرون» و «ان الینا ایابهم» و «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» درست آید راه درست آن است که ما به نزد سلیمان برویم و با او ملاقات کنیم در تمثیل سهروردی از بلبل نام برده و در قرآن کریم به نام هُدْهُد آورده است آنجا که می‌فرماید:

«و تفقد الطیر، فقال مالی اری الهدهد ام کان من الغائبین» (نمل / ۲۰)

در عشق سلیمانی من همدم مرغانم

هم عشق پری دارم هم مرد پری خوان

بیا ای شمس تبریزی که در رفعت سلیمانی

که از عشقت مه مرغان شدند از دام و از دانه

حقت سلیمان را در گردن هر مرغی

مرغان همه پریدند آنجا تو چه می‌یابی؟

مرغان رفتند سوی سلیمان به خروش

کین بلبل را چرا نمی‌مالی گوش

بلبل گفتا به حزن ما در بمجوش

سه ماه سخن گویم و نه ماه خموش



و درباره هدهد در دیوان شمس تبریزی آمده است:

بچه از جا چه می پایی چرا بی دست و بی پایی

نمی دانی زهدهد جوهره قصر سلیمان را

بنمای شمس مفخر تبریز، روز شرق

من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست

در پرده حجاز بگو خوش ترانه‌ای

من هدهدم صغیر سلیمانم آرزوست

از میان مرغان، هدهد در داستان سلیمان نقش برجسته‌تری دارد. در سفری که سلیمان به قصد یمن می‌کند. تا با بت پرستان آنجا غزا کند، به زمین حجاز می‌رسد.

و راه گذرش بر بیابان سبا بود، و گرمای گرم بود و خلقان تشنه شده بودند و سلیمان (علیه السلام) خواست که بداند که آب کجاست ... واندر آن زمین هیچ کس نمی‌دانست که آب کجاست مگر هدهد. پس هدهد را طلب کردند و وی را اندر میان مرغان نیافتند. پس سلیمان - علیه السلام - گفت:

مالی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین. (ترجمه تفسیر طبری، ج ۵: ۱۲۴۵)

در داستان تمثیلی و رمزی سهروردی بلبل نماد مرد کامل و پیری است که مسیر الهی را طی کرده و خود را به سلیمان که نماد خداوند و قطب و روح اعظم است رسانیده است. و در واقع به لقاء الهی واصل گشته است.

در واقع در اینجا بلبل خود را رها کرد و جان خود را در راه جانان قرار داد و از خود و خودیت عریان گشت تا حضرت حق را بیابد:

خویش را عریان کن از فضل ای فضول ترک خود کن تا کند رحمت نزول

زیرکی ضد شکست است و نیاز زیرکی بگذارد و با گولی بساز

(مثنوی، طبع آقا میرزا محمودی، ج ۶: ۶۰۸، س ۱۲)

شیخ عراقی در کلیات لقاء الهی و گذر از خود و وصل به پروردگار و معشوق حقیقی را

چنین می‌سراید:

یا رب! آن لعل شکرین چه خوش است  
 یا رب! آن روی نازنین چه خوش است  
 با لبش ذوق هم نفس چه نکوست  
 با رخس حُسن هم قرین چه خوش است  
 از خطِ عنبرین او خواندن  
 سخن لعل شکرین چه خوش است  
 و رزمن باورت نمی‌افتد  
 بوسه زن بر لبش ببین چه خوش است  
 مهرجانان به چشم جان بنگر  
 در میان گمان یقین چه خوش است  
 من زخود گشته غائب، او حاضر  
 عشق با یار هم‌چنین چه خوش است  
 آنکه اندر جهان نمی‌گنجد  
 در میان دل حزین چه خوش است  
 تا فشانند بر آستان درش  
 در جهان غیر او نمی‌بینم  
 عاشقی جان در آستین چه خوش است  
 که همه اوست هر چه هست یقین  
 دلم امروز هم برین چه خوش است  
 جان و جانان و دلبر و دل و دین  
 جان و جانان و دلبر و دل و دین

(کلیات عراقی، انتشارات سنائی: ۱۲۷)

### فصل چهارم

در این فصل از اصطلاحات و رموزی مانند جام، جام گیتی‌نما و آفتاب استفاده می‌کند که مراد از جام همان دل است و جام گیتی‌نما در عرفان دل عارف است که جایگاه انعکاس انوار الهی می‌باشد و غلاف چرمی این دل همان جسم انسان و ده‌بند آن، حواس ظاهری و باطنی است که باید برای دیدن عالم، بندها را گشود تا آفتاب که همان نور الهی است در آن بتابد.

آنچه در این فصل بسیار مهم است تأثیر حواس ظاهری در دور کردن انسان از عالم معناست و رابطه معکوس بین فعال بودن قوای روحانی و فعالیت حواس ظاهری است. سهروردی معتقد به تمایزی است که نسبتاً بین جسم و روح قائل بوده‌اند. جسم از نظر او نمایان‌گر ظلمت، و غیبت یا نبود نور است که او از آن به عنوان هیكل تعبیر می‌کند. «بدان که نفس ناطقه از جوهر ملکوت است و او را قوت‌های تن و مشاغل از عالم خود بازداشته است و هرگه که نفس قوی گردد به فضائلی روحانی و سلطان قوای بدنی ضعیف

گردد به سبب کم خوردن و کم خفتن، باشد که نفس خلاص یا بدو و به عالم قدسی پیوندد. (سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۳: ۱۰۷)

سهروردی در رساله الطیر، توصیف سفر گروهی پرندگان می‌کند که ضمن پرواز به منزلگاه اصلی خود به دام زیبایی خیره کننده دنیا می‌افتند و صید صیادان می‌شوند وابسته شدن نفس به بدن به عنوان خطایی که خویشتن انسان مرتکب می‌شود، درون مایه‌ای بسیار مهم در بسیاری از سنت‌های عرفانی، مخصوصاً اسلام و آیین هندو است. (مجدالدین کیوانی: ۱۰۷)

سهروردی به وجهی نمادگونه به این حقیقت اشاره می‌کند که انسان خودش، وضعیت موجود را برای خود ایجاد کرده و اسارات و انقیاد به شهوات را پذیرفته و همانا خودش است که می‌تواند بندها را بگشاید و خود را از این اسارات نجات دهد.

از نظر سهروردی، حصول دانش با ادراک حسّی آغاز می‌شود و هم‌چنان که تصفیه درونی ادامه می‌یابد شخص رفته رفته با حواس درونی ادراک می‌کند. وی معتقد است که به تدریج باید دست حواس ظاهری را کوتاه کرد تا حواس باطنی به کار افتد:

«شیخ را گفتم چون دیده گشاده شود بیننده چه بیند؟ شیخ گفت چون دیده اندرونی گشاده شود دیده ظاهر بر هم باید نهادن و لب بر همه بستن و این پنج حس ظاهر را دست کوتاه باید کردن و حواس باطن را در کار باید انداختن تا این بیمار چیز اگر گیرد به دست باطن گیرد و اگر ببیند به چشم باطن ببیند و اگر شنود به گوش باطن شنود و اگر بوید به چشم باطن بوید ... سپس خود ببیند آنچه ببیند و باید دیدن (سهروردی: ۲۴۸)

شیخ در رساله «روزی با جماعت صوفیان» انسان‌ها را به سه دسته تقسیم کرده و گوید: عده‌ای از آدمیان وقتی به آسمان و ستارگان می‌نگرند به چشم سر می‌نگرند و صحیفه‌ای کبود می‌بینند و نقطه‌ای چند سپید بروی و این گروه عوامند و عده دیگری آسمان را به دیده آسمان می‌بینند که منجمان هستند اما کسانی هستند که سر آسمان و ستاره به چشم سر نمی‌بینند و نه پدیده آسمان بلکه به استدلال و تحقیق نگاه می‌کنند و ایشان محققان هستند. (همان: ۲۴۷)

خواجه نصیرالدین توسی گوید:

عارف چون از خودش ببرد و متصل به حق گردد، تمام قدرت‌ها را مستغرق در قدرت او می‌بیند که به جمیع مقدرات در عالم تعلق گرفته است، و تمام علوم را مستغرق در علم او می‌بیند که هیچ چیز از موجودات از آن پنهان نیست، و تمام خواسته‌ها را مستغرق در خواست او می‌بیند که هیچ یک از ممکنات از آن اباء و امتناع ندارند، بلکه هرگونه وجود و کمالی صادر از او می‌باشد و از پیشگاه او فائض می‌گردد. و در این حال حق تعالی چشم او می‌شود که با آن می‌بیند و گوش او می‌شود که با او می‌شنود و قدرت او می‌شود که با آن کار می‌کند و علم او می‌شود که با آن می‌داند و وجود او می‌شود که با آن ایجاد می‌کند و در این هنگام عارف حقیقتاً متخلق به اخلاق الهی می‌شود. (شرح اشارات ابن سینا، مقامات العارفین) شیخ الاشراق برای استحکام کلامش بر اینکه انسان می‌تواند با فاصله گرفتن از حواس ظاهری، آگاه به حقایق اشیاء و مغیبات شود به آیات قرآنی استناد کرده است از جمله این آیه که: «علمت نفس ما قدمت و آخرت» (سوره انفطار: ۵)

انسان به آنچه پیش فرستاده و پس نهاده آگاه است یعنی آثار ما تقلدیم و ما تأخر برای او روشن می‌گردد. گرچه عدّه زیادی از مفسران این آیه را در محدوده قیامت دانسته‌اند و معتقدند که در آن سرا علم تفصیلی برای انسان حاصل می‌شود و در این دنیا ظاهر اعمال و علم اجمالی به دست می‌آید اما بر مبنای شیخ چنانچه مانع و حجاب برداشته شود در همین دنیا نیز همه چیزی آشکار می‌گردد.

آیه دیگر: «لا تخفی منکم خافیة» [الحاقه، ص ۱۸] است که اذعان می‌دارد هیچ امر پوشیده‌ای بر شما پنهان نمی‌ماند. یا آیات دیگر مورد استناد شیخ که همه‌اش دلالت بر آگاهانیدن انسان به همه حوادث وقایع دارد و این که هیچ چیزی مجهول نمی‌ماند گرچه ظاهر آیات در مورد قیامت است اما با آن توجیه و تبیینی که نمودم می‌توان به همین عالم هم سرایت داد.

## نتایج

- ۱- نخستین کسی که دربارهٔ حکمت پهلوی و خسروانی اندیشید سهروردی است که خود از بزرگ‌ترین عارفان و متفکران اسلامی است.
- ۲- زبان رمزی و تمثیلی با زبان مجازی متفاوت است زیرا زبان رمزی واقع‌گو است و پرده از واقعیات برمی‌دارند و در این رساله از چنین زبانی بهره برده است.
- ۳- کتمان اسرار از نااهلان، هنرنمایی، افزایش بلاغت و ایجاد جذابیت از دلایل رمزگویی و استعاره‌پردازی است.
- ۴- اصل انسان لاهوتی است و تجلی کامل الهی در عالم ناسوت امکان‌پذیر نیست.
- ۵- انسان اصل خود را فراموش کرده است و سیر و سلوک برای یادآوری عالم بالا ضرورت دارد.
- ۶- در این رساله، ابعاد مهم دینی، عرفانی و ایرانی آشکار است و معلوم می‌گردد که تلفیق آن‌ها با یکدیگر ره‌گشاست.

## منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ترجمه و شرح: حسن ملک‌شاهی، ج ۱، تهران: سروش.
۲. ابوریحان، محمدعلی، (۱۳۷۳)، به نقل از: علی اصغر حلبی، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی: اساطیر.
۳. ابوریحان، محمدعلی، (۱۳۷۲)، مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی، ترجمه: محمدعلی شیخ، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۴. امین رضوی، مهدی، (۱۳۷۷)، سهروردی و مکتب اشراق، ترجمه: مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز.
۵. جمال‌زاده، عبدالرضا، (۱۳۸۲)، سمعات نوری در شرح افاضات منطقی شیخ اشراق، قم: نصاب.
۶. زمانی، کریم، (۱۳۸۶)، میناگر عشق، تهران: نشر نی، چ پنجم.
۷. سجادی، سیدجعفر، (۱۳۷۶)، شرح رسائل فارسی سهروردی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۸. سیدعرب، حسن، (۱۳۷۸)، منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی، سیدحسین نصر، تهران: شفیعی.
۹. مطهری، مرتضی، (بیت)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، تهران: شرکت افست سهامی عام.
۱۰. محمدخانی، علی اصغر، (۱۳۸۲)، نامه سهروردی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. مولوی، (۱۳۷۱)، مثنوی، شرح: فروزانفر، ج ۲، تهران: زوآر، چ پنجم.
۱۲. نصر، سیدحسین، (۱۳۷۲)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ دوم.
۱۳. نصر، سیدحسین، (۱۳۷۲)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ دوم.
۱۴. هانری کربن، (۱۳۸۷)، ابن سینا و تمثیل عرفانی، ترجمه: ان شاء الله رحمتی، جامی.
۱۵. همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۹)، مولوی نامه، ج ۲، تهران: هما، چ هفتم.